

توماس هابز

# لویاتان

ویرایش و مقدمه از  
سی. پی. مکفرسون

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

ترجمه حسین بشیریه



سرشناسه: هابز، تامس، ۱۵۸۸ - ۱۶۷۹ م. Hobbes, Thomas ● عنوان و پدیدآور: لویاتان/ توماس هابز؛ ویرایش و مقدمه از سی. بی. مکفرسون؛ ترجمه حسین بشیریه. ● مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۸۰. ● مشخصات ظاهری: ۵۷۲ ص. ● شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۲-۵۵۷-۲-۸  
چاپ ششم ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۲-۵۵۷-۸ ● وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا ● یادداشت: عنوان اصلی: Leviathan ● یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۱؛ چاپ چهارم: ۱۳۸۵؛ چاپ پنجم: ۱۳۸۷؛ چاپ ششم: ۱۳۸۹ (فیبا)؛ ● نوبت چاپ: چاپ شانزدهم: ۱۴۰۰. ● موضوع: علوم سیاسی - متون قدیمی تا ۱۸۰۰ م.؛ دولت ● شناسه افزوده: مکفرسون، کرافورد براف، ۱۹۱۱-۱۹۸۷ م.، افزوده مقدمه نویس ● رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۰ ج ۹ ل ۵۲ / JC ۱۵۲ ● رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۱ ● شماره کتابشناسی ملی: ۷۹-۲۴۲۵۷ م

قیمت: ۲۰۰۰۰۰ تومان

www.ketab.ir



نشرنی

لویاتان

توماس هابز

ویرایش و مقدمه از سی. بی. مکفرسون

مترجم: دکتر حسین بشیریه

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: اصغر قلی‌زاده

چاپ شانزدهم: تهران، ۱۴۰۰، ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر ● چاپ: غزال ● صحافی: علی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۲-۵۵۷-۲-۸

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰

کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، شماره: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreny.com ● email: info@nashreny.com ● nashreny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن، کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

## فهرست مطالب

|     |                                  |
|-----|----------------------------------|
| ۹   | یادداشت مترجم                    |
| ۱۵  | مقدمه به قلم سی. بی. مکفرسون     |
| ۵۷  | برخی منابع درباره هابز           |
| ۵۹  | یادداشتی درباره متن کتاب لویاتان |
| ۶۵  | لویاتان به قلم توماس هابز        |
| ۶۷  | نامه تقدیمیه                     |
| ۶۹  | فهرست فصول                       |
| ۷۱  | مقدمه                            |
| ۷۵  | بخش اول. در باب انسان            |
| ۱۸۷ | بخش دوم. در باب دولت             |
| ۳۲۷ | بخش سوم. در باب دولت مسیحی       |
| ۴۹۳ | بخش چهارم. در باب مملکت ظلمت     |
| ۵۶۲ | مرور و نتیجه گیری                |

## مقدمه

به قلم

سی. بی. مکفرسون<sup>۱</sup>

هابز: تحلیل‌گر قدرت و صلح

چرا در نیمه دوم سده بیستم باز هم ما آثار هابز را که سه قرن پیش نوشته شده‌اند، می‌خوانیم؟ چرا آثار وی جاذبه‌ای همیشگی دارد؟ و یا شاید باید پرسید که چرا آثار هابز هر چند یکبار جاذبه پیدا می‌کند؛ زیرا در زمانه ما علاقه به آنها بسیار گسترش پیدا کرده است. بر سر انسان سده بیستم چه آمده است که وی را بیش از انسان‌های سه قرن گذشته به هابز نزدیک ساخته است؟ وقتی پرسش بدین شیوه پیش نهاده شود، برخی پاسخ‌ها بی‌درنگ به ذهن می‌آیند. مسائل مربوط به قدرت دغدغه جهان امروز ما را تشکیل می‌دهند و هابز نیز تحلیل‌گر قدرت بود. ما نه تنها خواهان فهم و تصرف قدرت هستیم، بلکه می‌خواهیم آن را با حق مهار کنیم؛ هابز نیز چنین هدفی داشت. وی به شیوه‌ای روشن‌تر از هر اندیشمند دیگری پس از ما کی‌اولی و زانین به شکلی سامانده‌تر از هر کوشش دیگری در این زمینه، پیش یا پس از او، ویژگی‌های درونی قدرت را آشکار ساخته است. با این حال هابز بر حقوق طبیعی و برابر انسان‌ها پای می‌فشرد و می‌کوشید تا به منظور دستیابی به نظریه‌ای درباره حق و اطاعت و نیز قدرت، آن دو [یعنی قدرت و حقوق] را به هم پیوند دهد.

افزون بر این، صلح دغدغه اصلی هابز بود، همچنانکه به دغدغه عمده امروز ما نیز تبدیل شده است. البته، هابز چندان به جنگ میان ملت‌ها نمی‌اندیشید بلکه جنگ داخلی دغدغه اصلی وی به‌شمار می‌رفت؛ به نظر او پرهیز از جنگ داخلی هدف اصلی دانش سیاسی است. «سودمندی فلسفه اخلاق و سیاست را باید نه بر حسب آسایشی که به واسطه دانستن چنان دانش‌هایی حاصل ما می‌شود بلکه بر حسب مصیبت‌هایی بسنجیم که بدون آگاهی از آن دانش‌ها بر سر ما می‌آید. و البته،

۱. Crawford Brough Macpherson، سی. بی. مکفرسون، در ۱۹۳۳ از دانشگاه تورنتو فارغ‌التحصیل شد. و از ۱۹۳۵ پس از تحصیل در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن و دستیابی به درجه فوق‌لیسانس، در دانشگاه تورنتو به تدریس پرداخت. وی در ۱۹۵۵ درجه دکترا در دانشگاه لندن را اخذ کرد، در ۱۹۵۶ استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه تورنتو شد و در ۱۹۵۸ به‌عنوان عضو انجمن سلطنتی کانادا برگزیده گشت. وی در چندین نوبت فرصت‌های مطالعاتی خود را در دانشگاه‌های انگلستان به پژوهش گذراند و عضو برون مرزی کالج چرچیل در کیمبریج شد. مکفرسون ضمن شرکت در سمپوزیوم‌های گوناگون آثار متعددی منتشر کرد که از آن جمله‌اند: دموکراسی در البرتا، نظریه و عملکرد نظام شبه حزبی (۱۹۵۳)؛ نظریه سیاسی فردگرایی سرمایه‌دارانه از هابز تا لاک، (۱۹۶۲)؛ و جهان واقعی دموکراسی (۱۹۶۶).

همه مصیبت‌هایی که ممکن است از طریق کوشش آدمی مرتفع شوند از جنگ و به‌ویژه از جنگ داخلی برمی‌خیزند، زیرا جنگ داخلی سرچشمه کشت و کشتار، تنهایی و انزوا و از دست رفتن همه چیز است.<sup>۱</sup> گرچه امروزه ما باید بیش از انسان‌های سده هفدهم از جنگ میان ملت‌ها بترسیم، لیکن باز هم باید به دلایل روشنی از جنگ‌های داخلی و خطرات آن در هر جا که رخ نمایند نگران و بیمناک باشیم. نسل امروز معنا و مفهوم جنگ و صلح را از اغلب نسل‌های سه قرفی که از دوران هابز می‌گذرد، بهتر درمی‌یابد. پس بدین دلیل امروزه به هابز باز می‌گردیم که وی را تحلیل‌گر تیزبین قدرت و صلح می‌یابیم.

به علاوه وقتی دریابیم که هابز مجموعه نظرات سیاسی خویش را علم مستقلی می‌دانست، علاقه ما افزون می‌گردد. وی مطمئن بود که سیاست را می‌توان به صورت علم درآورد و بر این باور بود که خود این کار را انجام داده و نخستین کسی بوده است که چنین کرده است. ادعاهای هابز بلندپروازانه و جسارت‌آمیز بود. وی از «قواعد شبه‌ناپذیر و دانش راستین انصاف و عدالت»<sup>۲</sup>، و نیز از تکالیف فرمانروایان و اتباع به عنوان «علمی» سخن می‌گفت که «... مبتنی بر اصول یقینی و روشنی است»<sup>۳</sup>، و همچنین از شیوه «تبدیل و تحویل [سیاست] به اصول و قواعد، و شبه‌ناپذیری عقل»<sup>۴</sup> سخن به میان می‌آورد. به علاوه هابز به جایگاه خود به عنوان بنیانگذار چنین فلسفه علم سیاست جدید با فروتنی نمی‌نگریست: «پس فلسفه طبیعت شاخه جوانی است؛ اما فلسفه جامعه باز هم جوان‌تر است و عمر آن با رساله خود من با عنوان جمهوری آغاز می‌شود (و من این سخن را با برافروختگی می‌گویم تا انتقادکنندگان بر من بدانند که سخنان شلن بر من تأثیری نگذاشته است).»<sup>۵</sup> به علاوه تنها ادعاهای وی جسورانه نبود بلکه علم مورد نظرش نیز بلندپروازانه بود؛ چنانکه خواهیم دید هابز به راستی روح علم جدیدی را که در آن زمان فهم آدمیان از جهان طبیعت را دگرگون می‌ساخت، فراچنگ آورده بود. این همان روح اندیشه گالیله بود که در آن بر پایه فرضیات جسورانه و استنتاجات بسیار عقلانی و مستدل، گزاره‌هایی برای تبیین پدیده‌های مورد نظر جستجو می‌شد.

سده بیستم تنها عصر علم نیست؛ می‌توان هر یک از سه سده پیشین را نیز چنین توصیف کرد؛ بلکه سده بیستم عصری است که در آن علم، به خداوندی بدل شده است که باید موضوع پرستش، ترس و هراس و التجا و توسل قرار گیرد. می‌بینیم که علم ممکن است ما را به نابودی بکشاند و با این حال برای رفع خطر نابودی به علم بیشتر روی می‌آوریم. به منظور پیشگیری از گسترش دانش کاربردی پرتاب موشک‌ها، در جستجوی دانش کاربردی سیاست هستیم. شور و اشتیاق برای علم سیاست هیچگاه به اندازه امروز گسترش نیافته است و این خود بی‌دلیل نیست. اما دانش سیاست اشکال بی‌بهره و عبثی یافته و ما را به درون باتلاقی از مطالعات تجربی و «فارغ از ارزشگذاری» رهنمون گشته است که در رفع مهم‌ترین دغدغه‌ها و نگرانی‌های ما چندان راهگشا و سودمند

۳. همان، ص ۱۵۹.

۲. بهیموث، ص ۷۰.

۱. اصول فلسفه، ص ۸.

۵. اصول فلسفه، ص ix.

۴. اصول قانون، ص xvii.

نبوده‌اند. اما هابز در مقیاس وسیع‌تری عمل می‌کرد که متناسب با نیازهای ما است؛ وی مهابایی نداشت که «انصاف و عدالت» را محور علم سیاست خود سازد. بنابراین، می‌توان در نوشته‌های او طعم واقعی را چشید که در بسیاری از نوشته‌های امروز یافت نمی‌شود. در نوشته‌های او علم سیاسی را باز می‌یابیم که قطع نظر از نارسایی‌هایش (که بسیار کمتر از آن است که معمولاً تصور می‌رود)، به اعماق موضوع راه می‌یابد.

پس می‌توان گفت که سده بیستم از سه لحاظ ما را به شناخت قدر و ارزش واقعی اندیشه هابز نزدیک‌تر ساخته است و آن سه عبارتند از: قدرت، صلح و دانش. سده حاضر ما را بر آن داشته تا به موضوع بحث او یعنی روابط قدرت ضروری، ممکن و مطلوب در بین آدمیان؛ و نیز به فرجام اندیشه‌اش، یعنی یافتن راهی به سوی صلح و «زندگی آسوده» و سرانجام به روش کار وی یعنی روش علمی علاقه تازه‌ای پیدا کنیم.

شاید چنین بناید که آنچه گفته شد، در توجیه تجدید شهرت هابز در عصر ما کافی باشد. صرف توانایی ذهن و قدرت اندیشه و نوشته‌های هابز، اعتبار دعاوی وی را تقویت می‌کند. اما جز آنچه گفته شد، مطالب دیگری نیز هست.

ما امروزه در جامعه بازاری به سر می‌بریم. رفتار و ارزش‌های ما به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم عمدتاً به واسطه مقتضیات بازار شکل گرفته است. ما انسان‌هایی بورژوایی هستیم. انسان‌هایی هم که هابز توصیف و تحلیل می‌کرد، چنین بودند البته نمی‌توان به یقین گفت که تا چه اندازه او خود از این امر آگاه بود؛ گاه آگاه بود و گاه نبود. همه خوانندگان آثار وی نیز در سده بیستم به این نکته توجه ندارند، هر چند وقتی روی این بُعد انگشت گذاشته شود روشن‌تر و آشکارتر می‌گردد. اما چنانکه در ادامه این مقدمه به‌طور کلی خواهیم گفت، می‌توان بر این ادعا تأکید کرد که همین نکته دلیل اصلی اهمیت هابز برای دوران ما به‌شمار می‌آید. روش علمی هابز، وی را وامی‌داشت تا الگویی از انسان و جامعه بنا کند و الگوهایی که وی براساس آن روش بنا کرد، الگوهایی بورژوایی بودند. از آنجا که پیکره اصلی دانش هابز با استنتاج از این الگوها تولید شده، دانش او نیز، دانشی درباره جامعه بورژوایی است؛ و این دانش با یکی دو اصلاح، به دانش بسیار کاملی تبدیل می‌شود: اصلاحات مورد نظر تنها به این دلیل لازم می‌آیند که هابز از درج یکی دو ویژگی جامعه بورژوایی بازاری که اهمیت‌شان بعدها آشکار شد، قصور نمود.

ما بحث خود را با توصیف هابز به‌عنوان تحلیل‌گر قدرت و صلح آغاز کردیم و اضافه نمودیم که وی تحلیل‌گری علمی بود. اینک می‌گوییم که وی به تحلیل علمی قدرت و صلح بورژوایی علاقه داشت. به این دلیل ممکن است وسوسه شویم تا قوت و ضعف دانش او را تنها از این حیث ارزیابی کنیم یعنی درباره وی تنها برحسب درستی نظریه‌اش به‌عنوان تحلیل‌گر جامعه بورژوایی داوری نماییم. در چنین ارزیابی و برداشتی قوت هابز را می‌توان در نگاه بسیار نافذ وی به انسان و جامعه بورژوایی یافت. اما البته چنین مبنایی برای داوری بسیار تنگ و محدود است. در جهان امروز که دولت‌های بورژوایی با چالش‌های فزاینده‌ای روبرو گشته‌اند نمی‌توان انتظار داشت که دانش

جامعه و سیاست بورژوازی، هر قدر هم پخته باشد، راهنمایی‌های درستی به دست ما دهد. بازی روزگار چنین است که ما دقیقاً در زمانی در آغاز راهی قرار گرفته‌ایم تا قدر و ارزش واقعی علم سیاست هابز را دریابیم، که کاربرد آن علم هر چند محدودتر می‌شود. با این حال هنوز می‌توان از هابز مطالب بسیاری فراگرفت. حتی می‌توانیم با بررسی دقیق دانش او در شرایط جدید دریابیم که چرا امروزه جامعه بورژوازی تا بدین پایه با چالش روبرو گشته است.

### زندگی، زمانه و نفوذ فکری هابز

هابز در سال ۱۵۸۸ زاده شد و نود و یک سال عمر کرد. عمر دراز وی تا اندازه‌ای نتیجه مراقبتی بود که در حفظ «سلامت سیاسی» خود معمول می‌داشت. وی خود را انسانی ترسو توصیف می‌کرد؛ دست‌کم وی به منظور پرهیز از تندبادهای سیاسی که مخاطره‌آمیز به نظر می‌رسیدند، احتیاط بسیار و مهارت قابل ملاحظه‌ای از خود نشان می‌داد. در روزگار وی از این‌گونه تندبادهای سیاسی بسیار بود. دوران حیات فعال، یعنی دوران نویسندگی وی، عصر سلطنت چارلز اول، جنگ‌های داخلی، تشکیل دولت متحده در عصر انقلاب و دولت سرپرستی [به رهبری کرامول] و نیز بازگشت خاندان استوارت به سلطنت را دربرمی‌گرفت. چنین دورانی برای کسی که عقاید سیاسی روشنی داشت و می‌خواست نظرات خود را برای عموم مطرح کند، روزگاری دردسری نبود. اگر هابز واقعاً ترسو می‌بود از تصمیم خود به انتشار عقایدش سر باز می‌زد زیرا طبعاً می‌دانست که چنان عقایدی شاه و پارلمان را خوش نمی‌آید.

هابز آدمیان را به اطاعت و فرمانبرداری از هرگونه مرجع اقتدار سیاسی موجودی توصیه می‌کرد که عملاً و فعلاً قدرت را در دست داشته باشد؛ به سخن دیگر وی دلایل و مبانی عقلانی اطاعت و فرمانبرداری را توضیح می‌داد. اما نظریه او برای خوشایند هیچیک از کسانی که پی‌درپی در طی آن دوران قدرت را به دست گرفتند، عرضه نشده بود، زیرا به هیچیک از آنها و جاهت و مشروعیتی را که می‌خواستند، روا نمی‌داشت؛ یعنی به هیچیک از آنها توجیهی را که بتوانند به عنوان حمایت کافی و دائمی از خودشان در مقابل مخالفان‌شان، تعبیر کنند، ارزانی نمی‌داشت. در نظریه هابز هواداران سلطنت از حمایت انحصاری نظریه حق الهی و نیز حق عرفی پادشاهان هر دو، محروم می‌شدند. همچنین هواداران پارلمان از پشتیبانی نظریه‌های حقوق عرفی و حاکمیت قراردادی محدود یا قابل سلب هر دو محروم می‌گشتند. نظریه هابز نمی‌توانست خوشایند هیچیک از آن دو گروه باشد و هابز خود می‌بایست از این نکته آگاه بوده باشد.

با این همه هابز نظریه سیاسی خود را در اشکال مختلف و بدون تغییر اساسی در طی سال‌های ۱۶۴۰، ۱۶۴۲، ۱۶۴۷، ۱۶۵۰، ۱۶۵۱، ۱۶۶۸ و ۱۶۷۰ منتشر کرد. در سال ۱۶۴۰ نظریه او در حمایت از پادشاه تلقی می‌گشت؛ در پاییز همان سال وقتی معلوم شد که پارلمان جداً سر معارضه با اقتدار شاه دارد، هابز از ترس جان، خود را به پاریس رساند، و چنانکه بعدها می‌گفت «نخستین کسی بود که گریخت». در سال ۱۶۵۱ در حالی که هنوز در پاریس به سر می‌برد، لویاتان را در لندن

منتشر ساخت و نسخ‌های از آن را در پاریس به چارلز دوم تقدیم کرد که از لندن گریخته بود و چندین سال در همانجا در نزد هابز ریاضیات می‌خواند. محافل سلطنت‌طلبان انگلیسی در پاریس ناخرسندی خود را از آن اثر نشان دادند و از قرار معلوم کاتولیک‌های فرانسوی نیز از حمله آشکار هابز به دستگاه پاپ برآشفته شده بودند. این بار هابز از پاریس به لندن گریخت و بدانجا بازگشت و در مقابل «شورای دولت» اعلام تسلیم و وفاداری کرد و در آنجا در نهایت گمنامی و خاموشی به سر برد. با احیای سلطنت در ۱۶۶۰، چارلز دوم مفتخر بود که هابز را به‌عنوان روشنفکر بپذیرد و طی دستورهایی مقرر کرد که هابز «بتواند به اعلیحضرتش، که همواره از ذوق و دانش و حاضر جوابی هوشمندانه‌اش محظوظ گشته بود، آزادانه دسترسی داشته باشد»<sup>۱</sup>. همچنین وی هر ساله صد پوند به‌عنوان حقوق بازنشستگی به هابز می‌داد.

برخی از دشمنان هابز کوشیدند تا وی را به‌عنوان شخصی مصلحت‌طلب وانمایند، اما شواهد موجود مؤید این ادعا نیست. هابز در سراسر عمر خود به نظریه واحدی پایبند بود و همان را مکتوب و منتشر کرد؛ و وقتی دریابیم که چگونه ذهن او به آن نظریه رسید، کاملاً روشن می‌شود که وی همواره نه همچون هوادار گرایش سیاسی خاصی بلکه همانند عالم و دانشمندی بی‌طرف می‌اندیشید. وی امیدوار بود که نظریه علمی‌اش آنقدر او را به‌فرا سوی منازعات سیاسی جاری برکشد تا بر اذهان مردم چیره گردد و آن منازعات را به پایان رساند؛ اما وقتی در موارد مکرر چنین امکانی پیش نیاید، هابز آنچه را که مصلحت می‌اندیشید، به عمل آورد و در عین حال امید خود را از دست نداد.

مراحل تکامل فکری هابز را می‌توان از روی ترتیب تاریخی آثارش، گزارش‌های معاصرین درباره زندگی وی و نیز گزارش‌های خودش در این خصوص بازسازی کرد. دست کم در مراحل اولیه، شیوه پیشرفت فکری هابز را نباید از آنچه درباره پیشرفت‌ها تحرکات شخصی‌اش از لحاظ طبقات اجتماعی در جامعه انگلستان آن دوران می‌دانیم، جدا کنیم. پدر وی کشیش دون‌پایه بی‌سوادی (در شهر وستپورت<sup>۲</sup> در نزدیکی مالمزبری<sup>۳</sup>) بود که در هنگام کودکی توماس مرد و مراقبت از فرزند خود را به‌عمومی ثروتمندی وا گذاشت که در مالمزبری ساکن شده دستکش بود و به آموزش توماس توجه داشت و وی را در سن چهارده سالگی به ماگدالن هال<sup>۴</sup> در دانشگاه آکسفورد فرستاد. توماس هابز پنج سال پس از آن درجه لیسانس گرفت و گرچه حوصله‌اش از خواندن معارف ارسطویی به‌سرآمده بود لیکن بدان وسیله یک مرحله در سلسله مراتب اجتماعی ترقی کرد. پس از ترک آکسفورد، بخت یارش شد و به منصب آموزگاری فرزند یکی از اشراف به‌نام ویلیام کاوندیش، ارل دونشر<sup>۵</sup> دست یافت. این منصب جهان بزرگ‌تری را به‌روی هابز گشود. آوبری سابق‌الذکر هابز را از «تبار مردم عامی» توصیف کرده است، شاید به این دلیل که مادر او از

1. J. Aubrey, *Brief Lives* (ed. O. L. Dick), 1949, p. 152.

2. Westport

3. Malmesbury

4. Magdalen Hall

5. William Cavendish, Earl of Devonshire



طبقه کشاورزان و زمینداران کوچک بود؛ و اینک هابز به عنوان دانشوری تهیدست، به منصب خادم فکری خاندانی اشرافی دست می‌یافت که کتابخانه قابل ملاحظه‌ای در اختیار وی گذاشته بود و به‌علاوه منصب او مستلزم وظیفه خوشایند سفرهای خارجی در ملازمت با آن دانش‌آموز جوان بود. خاندان کاوندیش در این زمان از لحاظ مالی دچار بحران شده بود و هابز این واقعیت را از درون مشاهده می‌کرد. بخشی از وظیفه او کوشش برای پیدا کردن پولی برای دانش‌آموز جوان خود بود تا حدی که برای گرفتن وام و تأمین منبع مالی از اینجا و آنجا مجبور بود زیر باران بایستد و سرما بخورد. بدین‌سان به احساس عدم امنیت هابز به عنوان فردی نواخته، احساس عدم امنیت طبقه حاکمه قدیم نیز افزوده می‌شد. هابز در همان آغاز پی‌برد که از سلسله مراتب اجتماعی و طبقاتی در ابتدای سده هفدهم چیزی جز ظاهری فریبنده باقی نمانده بود. شاید همین احساس ناامنی مضاعف بود که وی را بر آن داشت تا طی سفرهای اروپایی خود، از سرشور و شوق در هندسه و علم جدید سده هفدهم امنیتی به‌ظاهر فکری بیابد.

هابز در طی کار آموزشی اولیه خود، وقت خویش را صرف مطالعه آثار کلاسیک کرد و به خواندن آثار شاعران، تاریخ‌نویسان و فیلسوفان یونانی و رومی پرداخت؛ ولی این کار را به‌شیوه‌ای کاملاً متفاوت از شیوه مدرسی رایج انجام می‌داد. نخستین اثر منتشر شده او (به سال ۱۶۲۸) ترجمه اثری از توسیدید بود؛ دیدگاه مادی و ملموس آن مورخ در این خصوص برای هابز بسیار جذاب بود که آدمیان می‌توانند از تاریخ «چگونگی حفظ خود به‌شیوه‌ای احتیاط‌آمیز در حال حاضر و به‌شیوه‌ای دوراندیشانه در آینده را فراگیرند». چنین دیدگاهی با شیوه فلسفه‌بافی ارسطویی رایج در مدارس آکسفورد، که هابز خود مدتی گرفتار آنها شده بود، بسیار تفاوت داشت. همچنین، هابز، چنانکه سال‌ها بعد در شرح حال خود آورد، برای توسیدید قدر و ارزش بسیار قائل بود زیرا به‌نظر او وی خطرات دموکراسی را برملا ساخته بود. هابز در مقدمه خود بر آن ترجمه در واقع آرای توسیدید را به خوانندگان خود به‌عنوان خطاری در مقابل هرگونه نارضایی نسبت به حکومت مستقر گوشزد می‌کرد. می‌توان چنین برداشت کرد که هابز در همان زمان نسبت به ثبات حکومت انگلستان نگران شده بود و باید هم نگران بوده باشد زیرا اختلاف میان چارلز و پارلمان در آن زمان بر همگان آشکار گشته بود.

همچنین می‌توان چنین برداشت کرد که وی در آثار کلاسیک در جستجوی اندیشه‌هایی درباره انسان و حکومت بود که در سنت فلسفی عصر خودش یافت نمی‌شد. به‌علاوه می‌توان چنین استنباط کرد که وی به کسانی که از تجربه و تاریخ درس می‌گیرند بیش از کسانی علاقه داشت که بر اصول انتزاعی اولیه تکیه می‌کنند. هابز، دست‌کم در همین دوران 'کلاسیک' زندگی خود (که می‌توان گفت تا ۱۶۲۸ یا ۱۶۲۹ ادامه یافت) گرایش و ذهنیتی تجربه‌گرایانه داشت، تا بدانجا که با آرای فرانسیس بیکن موافق بود و با وی برای مدتی کوتاه، احتمالاً در فاصله سال‌های ۱۶۲۱ تا ۱۶۲۶،

رابطه نسبتاً نزدیکی داشت. هابز مدتی کاتب تقریرات بیکن بود و آنقدر با شیوه اندیشه وی هماهنگی داشت که بیکن او را بر هر کس دیگری ترجیح می‌داد و «دوست داشت با او صحبت کند»<sup>۱</sup>. هابز همچنین به بیکن در ترجمه بسیاری از مقالاتش به زبان لاتین کمک کرد و داستان معروفی که آوبری درباره مرگ بیکن در سال ۱۶۲۶ آورده است، نقل قول از هابز بوده است. منظور از این مطالب اصلاً آن نیست که نگرش علمی هابز در سال‌های بعد به واسطه آشنایی وی با بیکن شکل گرفته بود؛ گرایش هابز به علم که در ۱۶۲۹ رخ داد، گرایش به تعبیر متفاوتی از علم بود. منظور ما تنها این است که هابز پیشاپیش گرایش و ذهنیتی مدرن داشت تا بدان حد که در نثر نگرش مدرسی مسلط و در طلب معرفت جدید و نیز در تأکید بر اینکه چنین معرفتی می‌باید فایده دنیوی و مادی داشته باشد، با بیکن هم رأی بود.

هابز در سال ۱۶۲۹، در آستانه دومین سفر آموزنده‌اش به قاره اروپا، یعنی یازده سال پیش از آنکه وی نخستین اثر سیاسی خود را بنویسد، دانشور چهل‌ویک ساله‌ای با مطالعات کلاسیک بود ولی در جستجوی فهم تازه‌ای درباره انسان و حکومت گام برمی‌داشت؛ با جهان فکری بیکن آشنا بود اما ظاهراً دنبال مبنایی محکم‌تر از آن می‌گشت که تفکر تجربی و استقرایی بیکن می‌توانست به دست دهد؛ از بی‌ثباتی بالقوه جامعه انگلیسی و دولت انگلیس آگاه بود و خواست و تمنای درونی عمیق برای امنیت داشت.

در همین زمان بود که هندسه به سراج الوالد البته نباید در مورد تأثیر آن در آن زمان اغراق کنیم. کوشش او در جستجوی روش و فرضیه‌ای اساسی مدتی دیگر نیز ادامه یافت و تازه هفت سال پس از این بود که هابز با گالیله ملاقات و گفت‌وگو کرد. با این حال در همین زمان نیز هندسه بر او تأثیر گذاشت. داستانی که آوبری در این خصوص گفته نشانی از حقیقت دارد. «وقتی در کتابخانه یکی از رجال بود، کتاب اصول اقلیدس مفتوح باقی مانده بود. اصل ۴۷ از کتاب اول پیش روی او بود. آن قضیه را خواند. سپس گفت خدایا (گهگاه برای تأکید سوگند می‌خورد): این ناممکن است! سپس شرح و اثبات آن قضیه را خواند که وی را به قضیه دیگری ارجاع داد و او آن قضیه را خواند. آن قضیه باز هم او را به قضیه دیگری رجوع داد و وی آن را هم خواند و همین‌طور تا آخر پیش رفت تا آنکه سرانجام به صورتی قابل اثبات به حقیقت قضیه متقاعد شد. همین او را عاشق هندسه کرد.»<sup>۲</sup>

البته آنچه هابز را مجذوب کرد، روش استدلال بود؛ به سخن دیگر این نکته بود که چنان روشی ما را قادر می‌سازد تا حقیقت برخی قضایای پیچیده، و در بادی نظر، نامحتمل را براساس قضایای خیلی ساده‌تری اثبات کنیم که همگان بر حقیقت بدیهی آنها اتفاق نظر داشته باشند. به نظر می‌رسید که این روش شیوه‌ای برای دستیابی به نتایج قطعی باشد.

نمی‌توان به یقین گفت که چقدر طول کشید تا آنکه هابز در ذهن خود میان قطعیت روش هندسه

و عدم قطعیت نظریه اخلاقی و سیاسی رایج پیوند ایجاد کرد. بی تردید وی تا پیش از سال ۱۶۴۰ که رساله اصول قانون، طبیعی و سیاسی را نگاشت، به آن پیوند رسیده بود. اما برای آنکه وی بتواند روشی مانند روش استقرایی هندسه را بر سیاست اعمال کند، به چیزی بیش از کشف اقلیدس نیاز داشت. آنچه مورد نیاز وی بود، فرضیه‌ای اساسی درباره سرشت و ماهیت اشیا بود که بتواند کنش‌های آدمیان در جامعه و روابط آنها با یکدیگر را نیز توضیح دهد؛ روابط هندسی میان خطوط، نقاط و سطوح برای این منظور کافی نبود. هابز در سال‌های پیش از ۱۶۴۰، احتمالاً در طی سفر سوم خود به قاره اروپا (۷-۱۶۳۴) به چنین فرضیه‌ای دست یافت. در طی آن سفر وی عضو حلقه‌ی رو به گسترش دانشمندی شد که در پاریس گرد مرسن<sup>۱</sup> جمع شده بودند؛ همچنین برای ملاقات با گالیله که رابطه فکری نزدیکی با وی برقرار کرد، به زیارت اماکن مقدس فلورانس رفت. فرضیه مورد نظر این بود که علت همه امور از جمله احساسات انسان را باید در حرکت و یا با سخن درست‌تر در تفاوت در حرکت یافت. این فرضیه همراه با موضع علمی مکانیکی برخاسته از آن، در اثر منتشر نشده رساله کوتاه در باب اصول اولیه مطرح شد که تاریخ نگارش آن معلوم نیست اما گمان می‌رود که بین سال‌های ۱۶۳۰ و ۱۶۳۶ نوشته شده باشد. (تونیس این رساله را در بین دست‌نوشته‌های هابز پیدا کرد و به عنوان پیوستی بر طبع ۱۸۸۹ اصول قانون منتشر ساخت).

اندیشه حرکت، ذهن هابز را تسخیر کرده بود و این خود نتیجه نیکویی داشت زیرا همان اندیشه وی را به نوآوری و ابتکار بزرگی که در دانش سیاست به عمل آورد، رهنمون شد. هابز پیش از پایان آن سفر طرح بزرگی درباره فلسفه‌ای کلان در ذهن خود تشکیل داده بود که بتواند طبیعت، انسان و جامعه را برحسب حرکت تبیین کند. وی تبعات و مضامین قانون قوه جبری<sup>۲</sup> در نظریه گالیله را در ذهن خود جذب کرده بود. این قانون در واقع مفروضات مربوط به سکون و حرکت را به شکلی ساده اما ژرف و ازگون می‌کرد. در نظریه قدیمی رایج، سکون وضع طبیعی اشیا بود؛ هیچ چیز حرکت نمی‌کرد مگر آنکه چیز دیگری آن را به حرکت درآورد. فرض گالیله این بود که حرکت، وضع طبیعی است؛ اشیا حرکت می‌کنند مگر آنکه چیز دیگری آنها را از حرکت باز دارد. هابز می‌خواست این فرض را بر حرکات آدمیان اعمال کند تا به نظریه‌ای دست یابد که حرکات آنها را نسبت به یکدیگر توضیح دهد و سپس استنتاج کند که آدمیان باید چه نوعی از حکومت داشته باشند که به آنها امکان دهد تا حرکت خود را حفظ کنند و به حداکثر افزایش دهند. به این منظور فلسفه یا علمی منظم را در سه بخش طراحی کرد: یکی بخش مربوط به جسم که در آن اصول اولیه حرکت مطرح شوند؛ دوم بخش مربوط به انسان که در آن آدمی همچون نوعی از جسم در حال حرکت تلقی شود و احساسات، امیال و رفتار انسان به عنوان پیامدهای حرکت درونی وی و تأثیر حرکات بیرونی بر آن حرکت، توضیح داده شود؛ و سوم بخش مربوط به شهروند که در آن معلوم شود

۱. Mersenne. مارتین مرسن (۱۵۸۸-۱۶۴۸)، ریاضی‌دان، فقیه و فیلسوف فرانسوی.